

از: ابوالحسن رضوی

سلمان پاک

لوكان العلم معلقاً برثریا لئاله رجال من فارس
(حدیث نبوی)

انا سابق العرب و سلمان سابق فارس و صهیب
سابق الروم و بلال سابق الحبشه و حباب سابق قبط
علی علیه السلام

رادمردی که در ناحیه‌ای از فارس یعنی «دشت ارژنه» نزدیک شهر فعلی «کازرون» یا در یکی از نواحی «رامهرمز» خوزستان یا در اطراف «جی» اصفهان تولد یافته و پدری بنام «بوذخشان» داشته و از کودکی بهوش و ذکاوت غیر عادی معروف بوده، اولین فرد ایرانی است که با طی مراحل و تحمل مشکلات بسیار خویشتن را در نزدیکی «مدینه» بخدمت پیغمبر(ص) رسانیده‌اداء شهادتین کرده‌بصفت مسلمانان پیوسته و با اخلاص و عمل و صمیمیت در اعتقاد در مرتبه‌ای بالاتر و برتر از دیگر یاران و دوستانان پیامبر(ص) که سالها پیش از او بان دعوت آسمانی گرویده بودند جای‌گزین گردیده است. مقام خاص و موقعیت متمیزی که در میان بزرگترین صحابه و کسانی که خدمت پیامبر را درك کرده‌اند اختصاص به «سلمان»



یافته، نه تنها برای ما که اینک بشرح احوال او مینگریم عبرت آمیز و حیرت انگیز است بلکه برای همانها هم که محیط وحی و تنزیل را درک کرده و همعصر و همقدم سلمان بودند خالی از اعجاب و تحسین نبوده و احياناً غبطه آنان را بر میانگیخت و گله مندی و رقابت بعضی را می فراهم ساخت.

«سلمان» هنگامی فیض یاب محضر پیغمبر خدا (ص) گردید و تمسک خود را بمبانی متین اسلام و توحید و نبوت اسلام نمود که پیغمبر و یارانش در شهر مدینه مستقر گردیده بودند. دوران غربت اسلام و مسلمانان سپری گشته بود، از محاصره ها و منع خوراک و پوشاک که مدت زمانی مسلمانان اولیه را در «شعب ابی طالب» بانهمه رنج طاقت فرسا دچار ساخت جز خاطره تلخی نمانده بود. بر شکوه اسلام روز بروز افزوده میگشت و مسلمانان بدفاع اکتفاء نداشتند و میرفتند جهاد در راه خدا را وجهه همت سازند و فرمان فرمائی توحید را عالمگیر کنند. جنگ «بدر» با معنویت و شکوهی که جزء جزء حوادث آن دربر داشت پیروزی مسلمانان خاتمه پذیرفته بود و تلاش دد منشا نه «قریش» با همه کشتار وحشیانه و شدت عملی که در جنگ «احد» بکار برده بودند برای آنان ثمربخش نشده و برنامه های اسلام یکی بعد از دیگری صورت عمل میافت. اسلام روز بروز برنامه تر میگشت و بهمین نسبت حقد و کینه دشمنان اسلام فزونی میگرفت و در تدارک نبرد انتقام جویانه ای بودند که بگمانشان کار اسلام و مسلمانی را یکسره سازند و آهنگ توحید را برای همیشه خاموش کنند. غافل که اراده پروردگار غیر از آن بود و وعده کردگار سرنوشت را بصورتی غیر از آنچه که معاندین میپنداشتند طرح ریزی کرده بود. اسلام میباید سرفراز بماند و تا روز واپسین بهترین تسلی بخش بندگان خدا و برنامه زندگی بشر باشد. غرض از این گفتگو جریان تاریخی اسلام نیست بلکه هدف آن است که بشکرفیهای زندگی این ایرانی بلند همت و پلک نهاد توجه شود و از این رو این یادآوری لازم مینمود که در آنهمه حوادث سهمگین که بر مسلمانان گذشته بود و سراسر آن رنج و زحمت و تلاش و بالاخره مهاجرت از مکه بمدینه بوده سلمان فارسی شرکت نداشته و در هیچ یک از آزمون ها و حوادثی که واقعیت و میزان اعتقاد مهاجرین و انصار را روشن ساخت حاضر نبود. او روزی باسلام پیوسته بود که زحمات اولیه پیغمبر به ثمر رسیده و جانهای عزیز و خون های پاک در راه هدف آسمانی خود نثار کرده بود و با این تفصیل چقدر عظمت روح و عمق معنویت لازم است که مردی از راه برسد و در صدر صحابه ای که در تمام باقسمتی از صدمات طاقت فرسا فداکاری ها بخرج داده بودند جای گزین شود. آری در چنان محیط و شرایطی بود که سلمان کهن سال جهان دیده و رنج کشیده درحرفه و کسوت بندگان زرخرید



خود را بخدست پیغمبر رسانید و عرض اسلام کرد و شمه‌ای از زحمت‌ها که برای رسیدن باین آرزو تحمل کرده بود شمرد و البته پیغمبر خدا ناگفته میدانست و ناخوانده آثار هوش و درایت و بینش را در سیمای این مرد نو مسلمان میشناخت ولی صحابه هم کمابیش پی بردند که هرچند این ایرانی پاک‌نهاد در کسوت بندگان بآنها می‌پیوندد تا در اخوت اسلامی بآنها برادر ششود بالای سرش از هوش‌مندی ستاره‌های درخشان و بلندی نمودار است.

داستانهایی شگرف مربوط به سالها پیش از مسلمانی «سلمان» از تاریخ ولادت او و طی مراحل و منازلی که چه در مستط‌الرأس خویش و چه در شهرها و کشورها که محل عبور او بوده در کتاب‌ها ثبت و درج گردیده که غالباً خالی از اغراق نیست و برای او علاوه بر عمر دراز (حتی چند قرن) مسافرت‌هایی کاوشگرانه در تمام مرکز و جنوب و غرب ایران و سرزمین ترکیه و بالاخره قسمت شرقی مدیترانه شمرده‌اند و برخورد او با رهبانان و قدیسین و حتی عیسی علیه‌السلام شرح و بسط داده‌اند و همچنین زجر و زندان و قید بند‌هایی که در اثر انحراف در اعتقادات پدر و خویشان و معاشرین داستگیر او شده از آنجمله است که از اشکالات گوناگون خالی نیست بهرحال نفی و اثبات آنها ارتباطی با شخصیت ارجمند اسلامی او ندارد و از حوصله این رشته یادداشت‌ها هم بیرون است ولی همین داستانهاست که برای سلمان فارسی همراه موقعیت ممتاز اسلامی او یک شخصیت افسانه‌ای ایجاد کرده که حتی «پرفسور هانری ماسه» هم که کتاب خاصی بنام «سلمان» نوشته است با اینکه در مزایای حقیقی مسلمانی او از قدر متیقن پای بیرون نگذاشته و درباره‌ای از مشخصات واقعی او هم تردید کرده است افسانه‌های مربوط به او را با شرح و بسط زیاد ذکر کرده و در هر افسانه یا اعتقاد خرافی که ناسی از سلمان برده شده باشد داد سخن داده (شاید این همه بسط سخن از مترجم محترم باشد چون اصل فرانسه کتاب را ندهیده‌ام). ولی بهرحال وضع او آنروز که بخدست پیغمبر رسید چنین بود که خود را در مقابل تکفل هزینه زندگی روزمره در اختیار یکی از ثروتمندان مدینه که در «شام» با او برخورد کرده بود گذاشته و برحسب عرف این زمان اذن و حتی رخصت بیرون شدن از باغ و منزل مالک خود نداشت و چون وضع و حال خود را در پیشگاه «رسول‌الله» بازگو کرد پیغمبر خدا (ص) شخصاً با صاحب و ارباب ظاهری سلمان تماس گرفت و او را بقیمت‌گزافی خریداری کرد که حتی در بعضی تاریخها مینویسند که ارباب برای آزاد کردن سلمان به کمتر از چهل اوقیه طلا رضایت نداد و باز برای اینکه بزودی بنده کارآمد و امین خود را از کف نداده باشد شرط نمود علاوه بر این تقدینه می‌باید سیصد و شصت نهال بارور خرما در باغ او غرس کند و تا نخل‌ها ریشه نگیرد حق استفاده از آزادی



خود نخواهد داشت. اما این اشکال تراشیدها آنقدر که او میاندیشیدگران نبود و اصحاب پیغمبر نقدینه و نهال های خرما را آماده کردند و ایرانی پاک نهادی که دنبال حقیقت گشته و با تحمل آنهمه زحمت خود را بسرچشمه رحمت رسانیده بود بزودی نه تنها همنشین بلکه صدرنشین محفل صحابه شد و تا واپسین روز حیات سراسر افتخار «رسول الله» هیچ کس نتوانست جای او را اشغال کند یا از قدر او بکاهد.

سوجزترین توصیف این جریان همان است که «سلمان» خود در جواب عرب پرتعصبی که از حسب و نسب او پرسش کرده بود ادا کرد و گفت: «منم سلمان پسر بنده خدا - گمراه بودم حق تعالی ببرکت محمد (ص) هدایتم کرد. پریشان و اسیر بودم، خداوند مرا ببرکت محمد (ص) آزاد ساخت و این است حسب و نسب من».

اما جای تردید نخواهد بود که «سلمان» جهان دیده و سردوگرم روزگار چشیده و سالخورده که شهر بشهر دنبال حقیقت گشته و آشنائی کامل به احوال اغلب فرقه های مذهبی زمان خود یافته و از احوال پیروان آتشکده و دیر و کلیسا باخبر شده و از هر خرمن خوشه ای چیده بود از دانش های زمان خود بهره گرفته و باهوش و درایتی که داشت از آنهمه سیر در آفاق و انفس مایه ها انداخته و بی نصیب نمانده بود و همین بصیرت و دانش همانطور که موجب هدایت او باسلام گردید سهمی هم در تقدم او نسبت بسایر صحابه فراهم کرده و چه خوشبخت اند کسانی که فرصت می یابند تا کالای حقیقت و دانش خود را به صاحب نظری دانا و دادگر عرضه دارند و در میان آنها «سلمان فارسی» از همه خوشبخت تر بود که در پایان مجاهدت و تلاش به گرانمایه ترین صاحب نظران دست یافت و اگر باین منزل راه نیافته و سروکار او بعد از آنهمه مجاهدت و بی جویی بوجودی گوهرشناس و حقیقت سنج چون محمد (ص) نیافتاده بود دنیای بشریت سلمانی نداشت. اما پیغمبر خدا بود که تا سلمان را در همان کسوت و کار بردگان دید به ضمیر تابناک او پی برد و ارزش ایمان او را تشخیص داد. او را در والاترین مقام که درخور ایمان و شخصیت توحیدی و معنویت بی نظیر او بود جای گزین ساخت. در اینجا نکته ای یادآوری آن لازم مینماید اینکه هرچند «سلمان فارسی» بآن مزایا و منتقبت ها که برای او شمردیم و ارزش این بزرگسداشت و تعظیم را داشته است و هیچ کس بسدون صلاحیت واقعی مشمول چنان تجلیل و بزرگسداشت نمیشود و لسی پیغمبر (ص) هدفی برتر داشت و در پی اصلاح بشریت بوده و برای مأموریت عظیم و آسمانی خود از هر فرصت استفاده میکرد. در این جا هم با اعلام مقام ارجمند «سلمان» که مردی بود غیر عرب و در عین حال در کسوت بردگی ظهور کرده بود و همین دو اصل برای مردم



ظاهریین بهانه پر ارزشی بود که به سرزنش و تحقیر او پردازند و او را بنده و بی تبار و عجمی بخوانند بهترین دست آویزی بود کسه بوسیله آن تعصب‌های جاهلانه نژاد پرستی را سرکوب و محکوم نموده چنانکه در همان داستان که قسمتی از آن در پیش اشاره شد بعد از اینکه «سلمان فارسی» حسب و نسب خود را دینداری و خداپرستی معرفی کرد طولی نکشید که پیغمبر (ص) وارد مسجد شد و از شرح جریان چنانکه واقع شده بود مستحضر گردید بلافاصله حاضرین بخصوص سران معروف «قریش» را مخاطب قرار داد و فرمود: «حسب مرددین اوست و اصل انسان عقل اوست و انسانیت هر کس بخوی و خلق اوست خداوند میفرماید: انا خلقتناکم من ذکر و انثی و جعلناکم شعوباً و قبائل لتعارفوا ان اکرمکم عندالله اتقکم» و سپس در مقابل جماعت روی بسلمان کرده و فرمود: «ای سلمان هیچیک از این مردم را بر تو فضیلتی نیست جز بتقوی و اگر تو پرهیزگارتری از ایشان برتر و افضلی».

مناقب «سلمان» در روایات و سیر و تواریخ فراوان و یقیناً زیاد است که شرح آن بخصوص اگر با تحقیقی که در هر گوشه از زندگی او ضرور است نیازمند به ترتیب دادن کتاب، آنهم در مجلداتی است و در این جا کانیست به مختصری از آن اشاره شود که ضمناً حاکی از برجسته‌ترین افتخاراتی است که این اعجوبه حق و حقیقت برای خودش و برای شهر و دیار و هموطنانش فراهم کرده است.

آن روزها جنگی سهمگین در پیش بود و به تحریک یهودیهای «بنی نصیر» قبیله‌های مختلف عرب بخيال خود برای خاتمه دادن بدعوت اسلامی آهنگ مدینه میکردند - در این جنگ که به جنگ «احزاب» معروف است از همه گروه مردم شهرنشین و صحرائشین شرکت داشتند. جنگجویان قریش و همانها که به تحریک «ابوسفیان» بارها با مسلمانان دست و پنجه نرم کرده و جز خسران و زیان نتیجه‌ای نگرفته بودند ایندفعه از اجتماع احزاب استفاده کردند و آنان هم با بنی نصیر و سایرین هم عهد و پیمان شدند و جمعیتی قریب ده هزار نفر که همگی از رزمجویان آن روزگار عرب بودند آهنگ مدینه کردند، پیغمبر برای مقابله با این مشکل شورای جنگی تشکیل داد و سران مجاهدین در زیر نظر و امر پیغمبر برای رأی زدن اجتماع کردند. «سلمان» هم شرکت داشت وقتی نظر شورای جنگی معلوم گردید و بنا شد اولاً مسلمانان برای دفاع در مدینه بمانند و از شهر دفاع کنند ثانیاً محل جنگ را در جلو کوه قرار دهند که کوه پشت سر آنها قرارگیرد ثالثاً گروهی برای استحفاظ و مراقبت مأمور گرددش در شهر و مواظبت از سنگرها بمانند و در این تصمیم رعایت همه جوانب شده بود که سه طرف شهر از درخت و عمارت معمور است و دفاع از آنها آسان ولی شمال شهر ناحیه‌ای



وسیع است و منتهی بکوه میشود و برای حمله دشمن آماده است و دفاع از آن آسان نیست و در اینجاست که نخستین نمایش فکری «مسلمان» جلوه گر میشود و پیشنهاد میکند که اگر در این ناحیه خندق‌هایی تعبیه شود که جلو حمله دستجمعی مهاجمین را بگیرد کار دفاع آسان خواهد بود - نظری صائب بوده و بدستور پیغمبر از همان ساعت شروع بکار کردند و با رضایت و همکاری همه مسلمانان حاضر حتی شخص شخیص رسول الله (ص) زمین‌ها را کردند و با اینکه ماه رمضان سال چهارم هجرت بود و عموم مسلمانان روزه‌دار بودند از پای نشستند و خندق را تا حدی که سوار نتواند از آن عبور کند آماده ساختند که در نتیجه و اثر همین تدبیر با روح فرمان‌برداری که مسلمانان از پیغمبر داشتند جنگ احزاب با وضع غیرمتعادلی که مابین طرفین وجود داشت به پیروزی چشمگیر مسلمانان خاتمه یافت و همین پیروزی درخشان استحکام موقع دنیای اسلام و مرکزیت مدینه را بنام پایتخت حکومت اسلام در واقع تا باسروز تأمین کرد؛ زیرا مخالفین اسلام از مشرکین مکسه و هم‌پیمانهای یهودی آنها به وضعی دچار شدند که «قرآن» درباره آنها میفرماید (یخربون بیوتهم بایدیم و ایدی المؤمنین فاعتبر وایا اولی الابصار) (سوره حشر آیه ۳۰)...

«مسلمان فارسی» در این گیرودار به سه پیروزی تابناک رسید اول پیشنهاد او در باره حفر خندق بمرحله قبول پیوست و تأیید پیامبر از نظریه او مسلمانان را در قبول مزیت و برتری او آماده ساخت. دوم - تأثیر خندق که به نظریه او اتخاذ شده بود کار دفاع از مدینه را آسان ساخت و ازین رهگذر امتنان سلحشوران اسلام را جلب کرد. سوم - که از همه مهمتر و در زندگی «مسلمان فارسی» اثر جاویدان کرد در همین واقعه بود که پیغمبر (ص) با تصویب نظریه سلمان جاهائی که میباید خندق‌های اصلی و فرعی آماده شود، مابین گروه مسلمانان از هر دسته و گروه تقسیم کرد بالطبع مهاجرین درجائی و انصار در جانب دیگر مشغول به خاک‌برداری شدند و ناحیه‌ای را هم پیامبر برای شخص شخیص خود و نزدیکانش اختصاص داد و همگی در حالی که روزه‌دار بودند به کند و کوب زمین و برداشتن خاک و لوازم خندق‌سازی اشتغال یافتند، چندی نگذشته بود که مهاجرین، «مسلمان» را بهمکاری خواندند و هنوز تکلیف آنها روشن نبود که انصار برای همکاری سلمان به تکاپو افتادند طبیعتاً حل مشکل در شان پیامبر بود که زمام‌دار ظاهر و ضمیر یاران بودند و همینجاست که رأی قاطع پیغمبر (ص) نه تنها اختلاف‌نظر را پایان بخشید، بلکه مقام سلمان را تاجائی که حدوتخمین آن قابل توصیف نخواهد بود بالا برد و فرمود «السلمان منا اهل البیت» چون عقیدت قطعی مسلمانان در این است که هیچیک از کلمات پیامبر از باب مصلحت ظاهری یا برای رفع



غائله و تسکین غلیان احساسات این و آن نیست (ماينطق عن الهوى ان هو الاوحى يوحى - علمه شيد القوى) بنابراین همین جمله «السلمان منا اهل البيت» بمجردی که از زبان پیامبر خارج شد نقش ابدیت یافت و تا جهان باقیست «سلمان فارسی» را که روزی آتش افروز آتشکده و موافقی خدمتگذار کلیسا و بالاخره در بندگی مردی یهودی از ثروتمندان اطراف مدینه بسر برده بود جزء اهل البيت عصمت و طهارت قرار داد و این مقامی است که در دنیای اسلام نصیب هیچکس غیر از «سلمان فارسی» نگشته در حالی که بسیار کسان بودند که ثروت و مکت خویش را در راه اسلام و پیغمبر فدا کرده بودند و فراوان بودند کسانی که در راه اعتلای اسلام تن به هاجرت ها داده و محاصره سهمگین «شعب ایطالب» را با گشاده روئی تحمل کرده بودند ولی این سکه بنام «سلمان فارسی» زده شد زیرا دیده حق شناس و حقیقت بین پیامبر بخصوصیاتی ارزش میدهد که بیشتر با ضمیر و نیت باطنی او مرتبط است .



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

رتال جامع علوم انسانی